

مازیار اولیایی نیا

# ادبیات مدرن نمایشی آ

برنیس با فروش پیانو مخالفت می‌ورزد زیرا که پیانو ارثیه اجداد آفریقایی را به یاد او می‌آورد، در عین حال پدر او همواره قبل از مرگ تلاش داشت که مالکیت این پیانو را بدهست اورد. اما برای ویلی، پیانو جنبه دیگری دارد. از نظر وی، پیانو، تجسم سرمالکیت پیانو است که توسط آن می‌توان پول و ثروتی است که زمانی به صاحب زمینی شد که زمانی به ساتر تعلق داشته است. پیانو شیئی است که تجسم دو ایده‌آل متفاوت محسوب می‌شود. ویلسون تاریخ سیاهپستان را ریشه گرفته در آفریقا و بده داری می‌داند. آفریقا زادگاه سیاهان است ولیکن جنوب محلی است که در آن سیاهان ریشه دواندند و به خلاقیت پرداختند. نفی جنوب نه تنها به معنای نفی تجارب روحانی سیاهپستان، موسیقی بلوز و سنت شفاهی است، بلکه به معنای نفی حق طبیعی سیاهان برای مالکیت زمین است. از این دیدگاه، نمی‌توان خواسته ویلی برای صاحب زمین شدن را چندان بی‌پایه پنداشت. ویلی از این موضوع که پدرشان اقدامی برای زمیندار شدن نکرد ناراضی است و می‌خواهد سرانجام حق به حق دار برسد. او به این

بنام خاتم آفلیا، از واکنار کردن این مادر و پسر برده پشیمان می‌شود زیرا که آنها در پختن غذا، تعیزکاری و انجام کارهای خانه مددکار وی بوده‌اند، اما ساتر دیگر نمی‌تواند آنها را پس بگیرد، پس از جد برنیس و ویلی می‌خواهد که تصاویر همسر و پسرش (همان یک و نیم بردۀ از دست رفته) را بر روی پیانو حک کند تا خاتم آفلیا هرگاه که پیانو می‌توازد بتواند تصویر آنها را مشاهده نماید. جد آنها حتی از این هم پیشتر می‌رود و نه تنها تصویر همسر و فرزندش را بر روی پیانو نقش می‌کند بلکه تاریخچه خانوادگی خویش را بر پیانو تصویر می‌نماید: تصاویر مواسم ازدواج خود و همچنین خاطرات مربوط به آداب و رسوم سیاهپستان. بدین ترتیب پیانو تجسم میراث خانواده برنیس است و به همین دلیل، وی اجازه نمی‌دهد که ویلی به سادگی آن پیانو را از چنگش در اورد و به دیگران بفروشد.

تضاد منافع از حد رقابت و نزاع بین یک خواهر و برادر می‌گردد و پیانو تبدیل به میراثی می‌شود که دو محیط فرهنگی مختلف را نمایندگی می‌کند؛ میراث آفریقایی و جنوبی، هر دو در این پیانو تجسم می‌یابند.



نمایشنامه «درس پیانو»



نمایشنامه «درس پیانو» (۱۹۹۰)

(بخش دوم) نقیب به گذشته و تکمیل آن، خصیصه اصلی نمایشنامه‌های آگست ویلسون است. در نمایشنامه «درس پیانو» (۱۹۹۰) اختلاف عقیده بین خواهر و برادر، برای تصاحب پیانوی به اوث رسیده از مادر، بیش از دعوا بر سر مالکیت پیانو است. پیرنگ نمایش برگرد بازگشت ویلی از جنوب به شهر پیتسبرگ در دوره رکود بزرگ اقتصادی دور می‌زند. ویلی می‌خواهد که پیانوی خانواده را بفروشد و با پول آن زمینی بخرد. خواهر وی برنیس که پیانو در نزد اوست، از فروش آن سر باز می‌زند. برتریس با دختر خود در پیتسبرگ زندگی می‌کند. پیانوی که دارای تزیینات بسیار است، در اصل هدیه ای از طرف یک برده دار بنام ساتر به همسرش بوده است. ساتر «یک و نیم بردۀ» را فروخته است تا با پول آن، این هدیه را بخرد. این یک و نیم بردۀ، یک مادر و پسر بوده اند؛ پسری که پدریزگ برنیس و ویلی است همسر برده دار،



آگست ویلسون

# مریکا از ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰

رانگوان می کند و باعث به هم خوردن رابطه آن دو می شود. لویس رابطه ای پنهانی با جو دارد. آنها توسط حس مشترک گناه به یکدیگر پیوند خورده اند. در عین حال چندین شخصیت فرعی نیز در نمایش نقش بازی می کنند، از جمله بلیز که پرستار و دوست مشترک لویس و پرایر است؛ هانا بیت مادر جو است؛ اجداد پرایر به عنوان ارواح در نمایش ظاهر می شوند؛ فرشته ای هست که در پرایر ظاهر می شود؛ یک اسکیمو بر هارپر ظهور می کند؛ و اتل رزنبرگ ( یک شخصیت واقعی که به اتهام خیانت اعدام شد ) در پرایر رُی کوهن مجسم می شود. کوهن دادستانی بود که مجازات مرگ را برای رزنبرگ درخواست گرد.

« فرشتگان در آمریکا » ملقمه ای از ملودرام و تاریخ است. واقعیت و تخیل، مذهب و سکولاریسم، مادیگری و ماورای طبیعت با یکدیگر در هم آمیخته اند. نمایش با مرگ و خاطرات مربوط به آن آغاز می شود، و این که چگونه می شود خاطره مرگ را وسیله ای برای ادامه زندگی ساخت. در دهه هشتاد، شیوع بیماری ایدز و وحشت ناشی

از « هزاره جدید نزدیک است » ( ۱۹۹۲ ) را برخود دارد و عنوان بخش دوم « پرسترویکا » ( ۱۹۹۳ ) است. کوشنر چشم الدازی را برابر ماترسیم می کند که سه خط داستانی اصلی دارد. خط داستانی نخست مربوط به ازدواج در حال فروپاشی جو و هارپریت است؛ خط داستانی دوم به رابطه میان جو و رُی کوهن مربوط می شود ( برگرفته از زندگی واقعی رُی کوهن، وکیل معروف )؛ و سومین داستان به رابطه لویس و پرایر می پردازد. این داستان ها در تیمة دهه ۱۹۸۰ در زمان ریاست جمهوری ریگان اتفاق می افتد. جو و هارپر از مورمون های ایالت یوتا هستند که در بروکلین زندگی می کنند. جو یک جمهوریخواه جوان در حال ترقی و هارپر معتقد به داروی ولیوم است. با گذشت زمان، تعابرات همجنس گرایانه جو، هر چه بیشتر آشکار می شود و بدین ترتیب هارپر هر چه بیشتر احساس می کند که رابطه زناشویی وی با شوهرش جو، در حال فروپاشی است. خیانت جو منجر به جدایی وی از هارپر می شود و از سوی دیگر، جو با رُی کوهن که یک فعال سیاسی در حزب جمهوریخواه و یک همجنس گرای پنهانی است، از لحاظ سیاسی ارتباط دارد. پرایر مبتلا به ایدز شده است. این موضوع لویس

نتیجه رسیده است که بیانو برای خانواده، تنها ارزش احساسی دارد و اگر صد سال هم آن بیانو را در مالکیت خود نگاه دارند، هیچ قایده عملی نخواهد داشت. بالعکس برنیس از آن بیانو همچون یک اثر تاریخی با ارزش که باید از آن حفاظت شود، یاد می کند. برنیس آن بیانو را ثمرة رنج ماما آلا می دارد که به مدت هفده سال هر روز آن را بر قمی انداخت و چنان با دستانش آن را پاک می کرد که خون از دستانش جاری می شد و آن خون را با خونی که ثمرة رنج سیاهان بود در می آمیخت. ساختار دراماتیک نمایش های ویلسون گرد موضوعات گذشته و حال، آفریقا و جنوب، و تضاد میان ارزش ها دور می زند برای ویلسون، جهان مدنظر سیاههستان آمریکا در مکالمه مدام با گذشته خویش است و انکار گذشته به معنای بربند از ریشه های خویش است.

گذشته همچنین در نمایش دو بخشی تونی کوشنر با عنوان « فرشتگان در آمریکا » طنینی گستردگی دارد. بخش اول عنوان



نمایشنامه « فرشتگان در آمریکا »



فرشتگان در آمریکا



تونی کوشنر

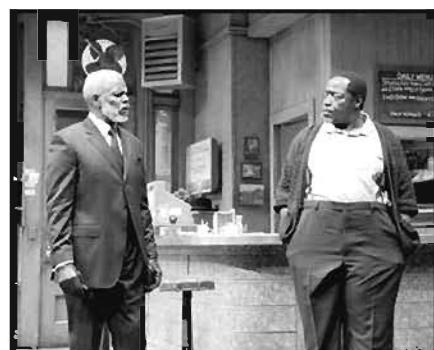
آکست ویلسون در نمایش خود با عنوان «دو قطار در حال حرکت» رستورانی را در پیتسبرگ نمایش می‌دهد که صاحب آن مفیس و گرداننده آن ریسا است. جز چند مورد معده، همه شخصیت‌های نمایش سیاهپوست هستند و بخش عمدهٔ نمایش را مکالمات میان این شخصیت‌ها در زمینه‌های مختلف از امور روزمره تا مرگ و عشق و مذهب تشکیل می‌دهد. داستان نمایش در سال ۱۹۶۹ اتفاق می‌افتد در دوره‌ای که جنبش حقوق مدنی در اوج خود بود. در پس زمینهٔ داستان، موضوع مرگ مالکوم اکس و تظاهراتی در محکومیت قتل او در جریان است. تضادی میان این غوغای و هیاهوی بیرونی و سکوت ظاهری ریسا وجود دارد. در طول نمایش، وی به نرت حرف می‌زند و آهنگ حرکات وی بسیار کند است. ریسا با تبعیج، جراحتی بر پای خود وارد ساخته است و اثر این زخم‌ها توجه هر کسی را به خود جلب می‌کند. ظاهراً ریسا با این کار، توجه مردان را از زیبایی چهره خود به جراحتش معطوف ساخته است تا اگر آنها بخواهند جسم او را موضوع چشمچیزی خود کنند، با بدنهٔ رنج کشیده مواجه شوند.

بوای ویلسون، طفیان دهه ۱۹۶۰ در بیرون از صحنهٔ تئاتر اتفاق می‌افتد و بنابراین در مقایسه با مکالمات و رفت و آمد های روزانه در رستوران، در درجهٔ دوم اهمیت قرار

اوامر خود را پیش می‌برد در مقابل، پرایر، آنتی تزکوهن است. پرایر توسط فرشته‌ای مورد ملاقات قرار می‌گیرد، ایده‌ای که کوشنر از فرشته تاریخ والتر بنجامین به عاریت می‌گیرد. تخیلات ناشی از استعمال داروی خواب اور توسط هارپر نیز منجر به ایجاد صحنه‌های سورئالیستی در نمایش کوشنر می‌شود در یکی از صحنه‌های بازیگوشنانه این نمایش، پرایر در خواب‌های هذیان الود هارپر ظاهر می‌شود و آن دو (یکی به عنوان مورمون و دیگری همجنس گرا) با هم مکالمه می‌کنند. از طرف دیگر، لوییس که خواهان ازادی است، واتمود می‌کند که از هر نوع وابستگی به جسم (از جمله گوشت و خون انسان) ازاد شده است و بدین ترتیب خود را از داشتن رابطه با پرایر که به ایدز مبتلاست بری می‌داند و پرایر را در سخت ترین شرایط تنها می‌گذارد و در صحنه‌ای وقته که پرایر را می‌بیند که در حال خونریزی است، ناتوانی خود را از تحمل این وضع ابراز می‌کند. تلاش لوییس برای رسیدن به ازادی، مشروط به شناسایی خویشتن است. اما وی درباره حقیقت و تعهد، موضعی دو پهلو و نامشخص دارد. در واقع منطق لوییس در توجیه بین وفادی نسبت به پرایر آن است که وی نسبت به ازادی خویش بیش از هر چیز دیگر تعهد دارد و در نتیجه باید حفاظی در اطراف خود بوجود آورد و از خویشتن و ازادی خویش محافظت نماید.



نمایشنامه «دو قطار در حال حرکت»



نمایشنامه «دو قطار در حال حرکت»

از آن با سیاست و تصمیمات سیاسی در می‌آمیزد. وقتی پزشک رُی کوهن به او می‌گوید که مبتلا به ایدز شده است، کوهن بیش از آنکه از مرگبار بودن بیماری خود نگران باشد، از نوع بیماری اش وحشتزده می‌شود و می‌خواهد که بیماری اورا هموفیلی بخواهد، وی نمی‌خواهد به هیچ طریقی با بیماری ایدز و همجنس‌گوایی ارتباطی داشته باشد. رُی کوهن در توجیه این که نمی‌خواهد به عنوان یک همجنس گرا طبقه بندی شود، خاطرنشان می‌سازد که برجسب همجنس گرا بودن تنها برجسب مربوط به زندگی جنسی ادم‌ها نیست، بلکه برجسبی است که آدم‌ها را در هرم قدرت، در مرتبه ای بسیار پایین قرار می‌دهد. این موضوع تنها به ایدزنویزی و یا سلیقه جنسی مربوط نمی‌شود بلکه به لفود سیاسی فرد صدمه می‌زند. از نظر کوهن، همجنس گرایان در طول سال‌ها حتی آن قدر لفود سیاسی نداشته‌اند که بتوانند یک لایحه در محکومیت تبعیض علیه همجنس گرایان را در انجمن شهر به تصویب برسانند، چه رسد به آنکه بخواهند با اراده سیاسی خود تحولی بوجود بیاورند. سپس کوهن می‌فزاید که «ایا من چنین ادمی به نظر می‌رسم؟». کوهن یک فرصت طلب سیاسی است و با دروغ و دور رویی



آکست ویلسون

موشکافی می کند. برداشت ممفیس (صاحب رستوران) از داستان ژامبون چنین است: «جربان چنین نیست. لوتز به همبون گفت که اگر حصارش را رنگ کند، به او یک مرغ خواهد داد، اما اگر حصارش را خوب رنگ کند، به او ژامبون می دهد. همبون فکر می کند که کار رنگرزی را خوب انجام داده است در حالی که لوتز با او موافق نیست. اشتباه همبون در اینجا بود که به لوتز اجازه داد مزد کارش را تعیین کند. اگر با کسی چنین قواری بگذاری، طبعاً او خواهد گفت که ارزش کار توبه آن حدی که فکر می کنی نیست.» از این دیدگاه حرف ممفیس درست است. هیچ گاه ارزشیابی اهمیت و ارزش خود را به دست دیگران مسپار، بیویژه زمانی که قرار است سفیدپوستان به ارزشیابی کار سیاهپوستان بپردازند. آنچه همبون در هی آن است، بیش از دریافت ژامبون - که تقاضای حقیری به نظر می رسد - به رسمیت شناخته شدن ارزش کار اوست. وی می خواهد وقار انسانی زیر پا گذاشته شده خود را باز یابد. این تقاضا بیانگر خواسته سیاهپوستان آمریکا در دهه ۱۹۶۰ است، زمانی که آنها بیش از هر چیز خواستار به رسمیت شناخته شدن دستاوردهای خود در ساختن آمریکا و نیز حق برابر خود در استفاده از موهب آن بودند.

ویلسون در چرخه نمایش های خود درباره



نمایشنامه «سه زن بلند قد»

و می توان آن را نمایش بُرشی از زندگی سیاهپوستان تصور کرد. هیچ شخصیت سفیدپوستی مستقیماً وارد صحنه این نمایش نمی شود، اگرچه حضور شخصیت های سفیدپوست حس می شود و درباره آنها بحث هایی در می گیرد از جمله این شخصیت ها یک مالک بزرگ املاک و مستغلات در پیتسبرگ یک بانکدار بزرگه یک افسر پلیس که به قتل سیاهپوستان معروف است و چند نفر دیگر را می توان نام بود. شاید مهم ترین این شخصیت های سفیدپوست، لوتز باشد. او با یک شخصیت سیاه پوست بنام همبون (که تا حدی از لحاظ ذهنی عقب مانده به نظر می رسد) موبوط می شود. همبون تنها یک جمهه را تکرار می کند: «عن ژامبونم را می خواهم.» ظاهراً همبون حدود ده سال پیش حصاری را برای لوتز رنگ می کند ولتوزبه او می گوید که اگر آن کار را خوب انجام دهد، به او قطعه بزرگی ژامبون خواهد داد، اما در پایان به همبون یک مرغ می دهد. پس از آن همبون هر روز متظر می شود تا لوتز فروشگاه خود را باز کند و سپس درخواست ژامبونی را می کند که لوتز به او قول داده بود. در یک سطح می توان این درخواست مُصرانه همبون را به نحوی استعاری همان درخواست سیاهپوستان از سفیدپوستان آمریکا برای گرفتن حقوق خود تصور کرد. اما از سوی دیگر، ویلسون به نحوی عمیق تر موضوع را



نمایشنامه «سه زن بلند قد»

می گیرد. تنها عمل نسبتاً قابل توجه در روی صحنه، داستان عشق ریسا و استرلینگ است. استرلینگ اخیراً از زندان آزاد شده است و تحرک و بی قراری نامعمول او در تضاد با حرکات آهسته ریسا است. به نظر می آید که استرلینگ حاضر است دست به هر کاری بزند و با هر کسی سر صحبت را باز کند و بدین ترتیب تضاد فیزیکی ریسا و استرلینگ دینامیسم جالبی را به نمایش می گذارد. استرلینگ مدعی است که آماده ازدواج با ریسا است. اما ریسا تقاضای وی را زیاد جدی نمی گیرد. در این نمایش، ویلسون عشق بین استرلینگ و ریسا را به نحوی نمودار می سازد که آنها به جای تحلیل رفتن در یکدیگر، بدون از دست دادن فردیت خود مایه جلب توجه همدیگر می شوند.

نمایشنامه «دو قطار در حال حرکت» با دیگر نمایش های ویلسون تا حدی متفاوت است. در این نمایش امپرسیونیستی، ویلسون توجه خود را منحصرأ به دیدگاه سیاهپوستان درباره جنبه های گوناگون زندگی و حیاته سیاسته مخالفت با وضعیت حاکم، عشق، اوضاع اقتصادی و خور و خواب معطوف می سازد. این نمایشنامه، کمتر درباره برخورد است



نمایشنامه «سه زن بلند قد»

به ارث وی را به انجام برساند. B که پرستار C و نیز منشی A است، در تنظیم امور ارث به کمک من کنند. در پایان پرده اول، A دچار سکته می شود در پرده دوم مشخص می شود که این سه زن همگی یک نفر هستند. آنها حلول یک زن بلند قد واحد در دوران های مختلف از زندگی هستند. C تا حدی خوشبین و حتی ساده لوح می نمایند. او می خواهد بدآن که در آینده چه بر سر او خواهد آمد و به خیال خود می تواند با نیروی اراده، سرنوشت را تغییر دهد. او سخت شیوه نیش پیش بینی آینده است ولیکن از پذیرفتن هر پیش بینی ناگوار C اکراه دارد. اما B مجروب است و به اندازه چشم انتظار آینده اش نیست. او یک واقع گرای میانسال است که اغلب انتظاراتش از زندگی بی نتیجه مانده است. A پیرزنی است که به دلیل بیگانگی از فرزندش قلبی شکسته دارد ولیکن غرورش اجازه نمی دهد که راز داشت را باز گو کند.

منابع

- 1- Elam, Harry J., Jr. *The Past as Present in the Drama of August Wilson*. Ann Arbor, MI: University of Michigan Press, 2004.

2- Wolf, Peter. *August Wilson*. NY: Twayne Publishers, 1999.

فهرست نام ها به ترتیب ظاهر شدن در متن:

  - 1- August Wilson
  - 2- The Piano Lesson
  - 3- Boy Willie
  - 4- Pittsburgh
  - 5- Berniece
  - 6- Sutter
  - 7- Ophelia
  - 8- Mama Ola
  - 9- Tony Kushner
  - 10- Angels In America
  - 11- Millennium Approaches
  - 12- Perestroika
  - 13- Joe & Harper pitt
  - 14- Roy Cohn
  - 15- Louis
  - 16- Prior
  - 17- Belize
  - 18- Hannah Pitt
  - 19- Ethel Rosenberg
  - 20- Walter Benjamin
  - 21- Two Trains Running
  - 22- Memphis
  - 23- Risa
  - 24- Malcolm X
  - 25- Sterling
  - 26- Lotz
  - 27- Hambone
  - 28- Aunt Ester
  - 29- Three Tall Women
  - 30- Delicate Balance

عنه است برای جامعه سیاهپوستان است.  
دوانم عمه استر، بقای جامعه سیاهپوست را  
نگفته‌اند می‌کند. برای ویلسون و کوشتر،  
سیاست بیانگر درک تاریخی است و اما عنصر  
اعتقاد، پایه و مایه امید است. برایور در آستانه  
جهانی که در حال فرو ریختن است، عنصر  
روستگاری را جستجو می‌کند و فرشته‌ای بر  
و ظاهر می‌گردد. عشق ریسا و استرلینگ و  
جستجوی همبون برای عدالت نیز نوعی امید  
به روستگاری را زنده می‌کند. برای کوشتر و  
ویلسون، هدف، دستیابی به نوعی تفاهم از  
طریق ایمان است. در «فرشتگان در آمریکا»  
حتی رُی کوهن در زمان مرگ به روستگاری  
دست می‌یابد و تنها جو از رسیدن به این  
روستگاری دور می‌ماند اعتقادات یهودی -  
messiahی کوشتر و ویلسون در تمامی آثار آنها  
با؛ تاب مافته است.

ادوارد الی در نمایشنامه «سه زن بلند قد» (۱۹۹۲)، تم نمایشنامه های پیشین خود

سیاهپوستان امریکا، شخصیت عمه استر را نیز وارد می کند که سیصد سال عمر دارد و نامش همچون واژه *ancestor* (نیاکان) به زبان می آید. او نماینده حضور سیصد ساله سیاهان در آمریکاست. اگرچه عمه استر در نمایشنامه «دو قطار در حال حرکت» حضور فیزیکی ندارد، اما به عنوان کسی که تاریخ و عدالت را نمایندگی می کند، در نمایش های بعدی ویلسون شرکت دارد در «دو قطار در حال حرکت» اشاره به استعارة عمه استر درباره عدالت بالا فاصله با درخواست همبون درباره ژامبون دنبال می شود. در این نمایش همچون دهکده های آفریقایی، مردم به مبادله پایاپایی (به جای مبادله با پول) مشغول هستند و تفاهم جای خودخواهی را می گیرد. اگر اوضاع کاملاً همچون یک دهکده آفریقایی بود، شاید همبون نیز به خواسته اش می رسید و لوتز به جای موی از ماست کشیدن و خوردن حق وی، ژامبون را به او تحویل می داد، اما واضح است که در این جامعه، خبری از این گشاده دستی ها نیست.

همچون کوشنر، ویلسون نیز نمایشنامه‌نویسی با ارزش‌های روحانی است. اهمیت پرایر برای جامعه هم‌جنس‌گردایان همچون اهمیت



«تعادل ظروف»



«تعادل ظريف»